



محمود سنجری (سینا)

کلام خلاق است

گفتاری در چند و چون غزل عرفانی

ژورنال علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

آن سان که گذشته ادبی نشان می‌دهد، گونه شعری غزل در درازای زندگی پر فراز و نشیب خویش فضایی گونه‌گون آفریده که تا امروز پیوستگی یافته‌است. گوناگونی سبک‌ها، مکاتب و حتی الحان شاعران غزل‌سرا تا حد زیادی در ارزیابی نهایی منتقد از جریانات غزل تأثیرگذار است. در چنین فضای پیچیده و ناهمگونی به دشواری می‌توان به درستی به داوری دیگران ایستاد. دیگرانی که گاه بسیار از آنچه منتقد می‌پندارد دورند و در آفاقی دیگر قدم می‌زنند. به‌ویژه آن که غزل در ذات خویش پدیداری ذوبطون است و به اقتضای رستاخیز همواره خویش، هر بار و هر لحظه تأمل برانگیز می‌نماید. چنین دریافتی به منتقد حق می‌دهد که محتاط باشد و هرگز نپندارد که بر منظرگاهی فراگیر دست یافته‌است و می‌تواند همگان را با یک چشم بنگرد.

بخش بزرگی از فضای گونه‌گون غزل را غزلی که عنوان «عرفانی» به پیشانی دارد در اختیار گرفته‌است. اما شگفتی آنجاست که پیرامون غزل امروز آنچه بیش از همه دور از نگاه صاحبان نقد قرار گرفته همین کرانه غزل است که بسیاری از درخشان‌ترین آثار ادبیات فارسی را متعلق به این

از پژوهش‌گران نقد و رأی در غوغای پرداختن به نماینده‌های ناسره و دور که روزگار ما، صور نوعی مستتر در شاکله حقیقی غزل و سرشت معنوی آن را به فراموشی سپرده‌اند بسیاری

مقالات
۳۰

شماره ۵۴
اسفند ۱۳۸۶

کرانه باید دانست. این جستار بی آن که لازم باشد وارد نمونه‌ها و مصادیق عرفان در ادبیات فارسی شود، قصد آن دارد که از منظر معرفت‌شناسی نشانه‌ها و گرایش به سرشت معنوی و مینوی کلمات، به غزل بپردازد.

ناچار از اعتراف باید بود که بسیاری از پژوهش‌گران نقد و رأی در غوغای پرداختن به نماینده‌های ناسره و دورگه روزگار ما - که با نام‌هایی گاه شبهه‌برانگیز نظیر غزل فرم، و گاه به‌ظاهر متناقض همچون غزل پست‌مدرن به نمایش درآمده‌اند و البته ناگفته پیداست هنوز شکل تاریخی و تثبیت‌یافته‌ای ندارند و چه بسا نخواهند داشت - صورت نوعی مستتر در شاکله حقیقی غزل و سرشت معنوی آن را به فراموشی سپرده‌اند. بسیاری از جریان‌های رخ داده طی غزل سالیان اخیر در ساحت فراموشی آفاق معنوی قرار می‌گیرند و این قلم قصد ورود به نقد و بررسی آن‌ها را ندارد، زیرا در افقی دیگر، قرار دارند و اگر ملاک ارزش‌یابی اخلاقی منحنی به کنار نهاده شود - که ظاهراً این ورود هر کس و ناکسی به این عرصه است - در حال حاضر دلیلی دیگر برای ورود به آن یافت نمی‌شود. هرچند نشانه‌هایی از ناهمگونی ماهوی مدعیان روایت در متن و علل ماندگاری غزل وجود دارد، که وقت و بختی دیگر می‌طلبد. تاریخ این امکان را می‌دهد که مانیفست‌ها نوشته شوند تا از سر و کولش بالا بروند. تاریخی که در آن انسان را سپنج زمانه در بند می‌کشد، در ابعادی کوچک و خودساخته. این لحظه و امروز به چشم چنین می‌نماید. پس بماند تا بعد، که چه خواهد شد و گذشت.

روزگاری‌ست که در پی آمد سلطه تفکر غربی که تندیس نفس است بر کرانه خاوری روح انسانی، کلمه از جایگاه برین خویش فاصله گرفته و این فاصله عین سقوط و درغلتیدن نیست، بل که فاصله‌ای‌ست در عرض، و به انگیزه دست‌یابی به جهان‌هایی دیگر، که صدا البته و افسوس در غزل امروز شماری از شاعران جوان هم‌راستا با از دست دادن شوون ملکوتی و دریاست‌های راستین قرار گرفته‌است.

در یک نگاه دیده می‌شود که در آن سوی جهان، ادبیات نوین غرب با پشتوانه ۵۰۰ سالهٔ رنسانس و ایستاده بر ستون‌های تاریخی گری مسیحی، به‌راحتی توانسته خود را با تلقی خطی زمان تطبیق دهد و به اعتبار این تلقی، مجوز ورود روایت به متن را صادر کند. البته در اینجا نشانه‌ها هم با چیزی فراتر از متن تحلیل می‌شوند اما به گونه‌های دیگر.

و برای این سوی جهان و ایران تاریخی، آغاز این فاصله آن‌سان که پیداست به تقریب از سال‌های پایانی روزگار پادشاهی صفوی‌ست. در عصر صفوی شریعت مطلق‌انگاشته‌شده در تضاد با پیشرفت مادی جهان غرب قرار گرفت و در مداومت از دست دادن همراهی معنویت درخشان حاصل از تلاقی اسلام و ایران، اندک‌اندک به آثاری ادبی انجامید که از حقیقت سلسله‌مراتب معنوی و سلوک شاعران عارفی پیشین تهی می‌نمایند. این فاصله در عصر قاجاریه و انحطاط بسیاری موازین و بن‌مایه‌های جامعه بیشتر رخ نمود تا عصر امروز که بسیاری شاعران در انکار صورت ازل - ابدی بر هم پیشی می‌جویند. شعر امروز به زبانی فرآورده ناهمگونی‌های ایجاد شده طی ۲۰۰ سال اخیر است و آن کس که می‌پندارد می‌تواند به گذشته نقبی زند و حقیقتی را بازآفرینی کند بی آن که در بند زمان محبوس شود، با نگاه عجیب و متفاوت دیگران روبه‌رو خواهد شد. غافل از آن که زمان در نگاه عارف پیشین، نه زمان تاریخی تثبیت‌شده، که دوری از ادوار الهی‌ست، بی آن که به تقدم و تأخری آلوده شود.

این گونه است که شاعر امروز با نشانه‌هایی فرو کاسته روبه‌رو می‌شود و گاه

نمی‌تواند کلمه را با شأن برین خویش مطابقت دهد. کلمه چیزی‌ست که با آن اشیای روبه‌رو را می‌نامد و لمس می‌کند. پس شگفت نیست اگر به ساحتی تک‌بعدی فروغلتد و فرآورده او (یعنی متن) چیزی بیشتر از ناتوانی شاعر نباشد که به شناسایی و تحدید او می‌پردازد.

شگفت نیست اگر گفته شود شاعر امروز سال‌هاست از واژه‌های مجرد و رها دور است و نیز از نفس کشیدن در هوایی که ترنم چنین واژه‌هایی می‌آفریند. در این روزگار باز گویی گفتار گذشتگان، بی کشف مراتب حصولی آن و بی دانستن مأخذ کسب شوونات مربوط به آن‌ها، چندان راست و مقرون به حقیقت نمی‌نماید. پنداری راستین است که انسان امروز تشنه آگاهی‌ست، اما این آگاهی دیگر فرقه‌ای و قبیله‌ای نیست و دیگر به دنبال زبانی خاص با افزارهای ویژه نخواهد گشت. انسان امروز نیازمند سخن گفتن از رازها و رمزهاست. برای این انسان باید رازها و رمزها را گشود. افزودن بر رازها و پیچیده ساختن اشیاء او را می‌ترساند و به فرودست می‌گریزند. بدین‌سان انسان به صورت‌های فرو کاسته ارجاع داده می‌شود.

حال در این فضا که سعی شد تا حدی کران‌مند تصور شود، غزل عرفانی امروز چه جایگاهی خواهد داشت؟ در کجای این جغرافیای خیالی قرار می‌گیرد؟ می‌خواهد به شاکله برین برسد یا نه؟ پاسخ به این سؤال آسان نخواهد بود، زیرا در آرایش آن، نگاره‌هایی متفاوت با غزل هم‌روزگارانش خواهیم یافت. این گونه غزل به گواهی ظاهر به ما می‌گوید که کلمه جایگاهی خاص دارد و باید مورد واکاوی بیشتر قرار گیرد. اما اینکه کلمه توانسته کالبد متعالی خود را بازآفرینی کند و آن معانی حقیقی را بر دوش کشد سؤالی‌ست که وجدان عمومی مخاطبان آگاه بدان پاسخ خواهد داد. پاسخ دادن به این سؤال در صورتی ممکن خواهد بود که کلمه را ذیل سلسله‌مراتب پدیداری خویش از حیث پذیرفتن بار معنایی مورد بررسی قرار دهیم. به سخن دیگر، غزل سلوک است و کلمه ابزار چنین سلوکی. بنابراین هر کلمه تنها می‌بایست از دیدگاه زنجیره‌های حاکم بر این سلوک معنا یابد. تعادل حاکم بر نمونه‌های اعلائی غزل فارسی برآمده از دل تعاطی و برهم‌کنش این زنجیره‌هاست.

این که مقاماتی خاص برای کلمات در نظر بگیریم در گذشته ادبی سابقه دارد. نه تنها کلمات، که اعداد نیز حاوی رموز و دقایق‌اند. برای نمونه سنت بطلمیوس در تقدیس اعداد که دانش ریاضی را به معنای راستین آن میان‌راه جهان ماده و جهان علوی می‌دانست و در عداد دانش‌های ورجاوند می‌پنداشت.

با تمام اشتیاق به یافتن ویژگی‌های اختری در کالبد غزل‌های با نشانه‌های عرفانی مصطلح در غزل امروز هرچه بیشتر بکاویم کمتر می‌یابیم. به شکی به‌هم‌بافته‌ای می‌رسیم که در نهایت راه به بیرون غزل کمتر می‌برد و از آن برهم‌کنش و دیالکتیک پارادوکسیکال غزل اصیل عرفانی کمتر نشانی دارد. البته تلاش شاعران در آفرینش حس می‌شود و همین حس تلاش، مخاطب را به شک می‌اندازد. یعنی آن که پریدن و چنگ زدن و چیزکی ربودن که نمی‌دانی چیست تماشاگران را چه رهاوردی خواهد داشت؟

روشن بگوییم؛ آن سلسله‌مراتبی که کلام بزرگان عارف را فرامی‌گیرد و در دوایر متحدالمرکز چرخش می‌دهد و به تکامل می‌رساند، در روزگار ما دست‌نیافتنی می‌نماید.

معرفت حقیقی در هر لحظه و هر سطر قابل باز یافت و باز آفرینی‌ست. حقیقت آینه می‌طلبد و آینه می‌تواند این هایکوی «ایسا» باشد:

امروز با نشانه‌هایی فرو کاسته می‌شود و گاه نمی‌تواند کلمه را با شأن برین خویش مطابقت دهد. کلمه چیزی‌ست که با آن اشیای روبه‌رو را لمس می‌کند پس شگفت نیست اگر فروغلتد و فرآورده او (یعنی متن) چیزی بیشتر از ناتوانی شاعر نباشد که به شناسایی و تحدید او می‌پردازد.

هم اکنون بیرس، هم اکنون بیرس

چنین می گوید شبینم

و می غلند و می گذرد

حقیقت می تواند در آینه شعر «خوان رامون خیمنس» باشد:

به ترازویش بر کشیدند

کفهای در لای و لجن مانده

و کفهای در آسمان ۲

این شعر کوتاه از حقیقتی شگفت

و ناگهان بی هیچ آلاشی دم

می زند. گویی خاطره ای دور را

باز می آفریند. بر توهم این جهان

صحه می گذارد و از خواننده

می خواهد در پس این توهم

به آسمان هم نگاهی بیاندازد.

همراهی خواننده را نیز به همراه

خواهد داشت زیرا از عناصر

طبیعت بهره مند است؛ چیزی که

بشر عمیقاً وابسته به آن است.

تصور انسان بی حضور طبیعت

چگونه تصویری می تواند باشد؟

برای خوانندگان جدی غزل البته

بسیار جای نگرانی است که چرا

نمی توان در غزل امروز به چنین موقعیت های معنوی خاص و فضاهای

راز آلود حقیقی در مقیاسی مطلوب دست یافت.

حال در این میانه تشبیه جستن به سنت های عرفانی مصطلح و سرودن

غزل با قصد سرودن غزل عرفانی می تواند رویای دیرخواستۀ بشر امروز

را در جستجوی آفاق معنوی از مصب شعر جامه عمل ببوشاند؟ در این

موقف باید شک کرد و ایستاد به قصد طرح صریح این سؤال، که آیا شعر

عرفانی به معنای مصطلح با دربرگرفتن نشانه های خاص که معلوم نیست

چه کسی باید سلسله معنوی آن را به جای خود تبیین کند، به کدام سؤال

جواب خواهد داد؟

خلاصه کنیم، به نظر می رسد سرودن غزل حاوی نشانه های بنیادین بر

ساخت و شاکله ای برین، هرگز محتاج آن نیست که به دستگاه شگفت و

ثقیل نخله های عرفانی حوزه اسلامی که عمدتاً در لباس فریق متصوفه چهره

کرده اند راه پیدا کند. خاصه آن که تنوع این فریق و شاخه ها تا بدانجاست

که شماری از آنها در گذار تاریخ، رد پای روشنی از خود به جای نگذاشته اند.

یکی از این فریق که مناسبتی هم با موضوع دارد حروفیه است و شاید

معروف ترین شاعر منسوب به آن عمادالدین نسیمی است. کشف معانی و

رموز حروف از آن جا که ابزار کار شاعر است توجه برانگیز است و البته از

وظایف شاعر امروز که می خواهد سنت عرفانی غزل را به نوعی ادامه دهد،

می تواند یافتن آگاهی و اشراف نسبت به این پیشینه باشد. آن گاه پس از

اشراف می بایست به حکایت خود بپردازد. حکایتی که این بار از زبانی دیگر

است، هرچند همان حکایت باشد. این انتظار خواننده امروز از شاعری است

که به اعتبار سروده هایش مدعی پرداختن به عرفان است. بدین سان صرف

پناه بردن به شیوه روایات پیشین که تنها مدعایی را طرح کند و نشانی از

مجاهدت نداشته باشد راه به جایی نخواهد برد. تنها راه گریز از این حلقه تکرار و راه یابی به جغرافیای خیالی جهان مثالی شعر، همانا بازآفرینی و محاکات است و نه تکرار و تقلید.

چنان که گفتیم بازجستن راز و رمز از خلال کلمات و حروف، پیشینه ای

بس دراز دارد. فرم غزل به تنهایی واجد کارکردهای اسطوره ای است. حتی به

قول «بارت» می توان با غزل به مثابه اسطوره برخورد کرد. این کارکردهای

اسطوره ای در زمینه ادبیات فارسی صبغهای قدسی یافته اند. در واقع جهان

متعارف پرداخته شده در غزل، به خودی خود و من حیث شاکله صوری،

بازآفرینی جهان بیرون است و هر کدام از عناصر آن نمونه صورت منطبق بر

آن در جهان بیرون است. البته پرداختن به زوایا و مرایای قدسی و اسطوره ای

غزل از حوصله این مقال خارج است، اما در یک نگاه کلی غزل توانسته

به یاری این فرم اسطوره ای در طول تاریخ مدام خود را از نو بیافریند و در

بازپیدایی مدام خویش حکایت گر خلق مدام جهان باشد. برداشت نهایی

می تواند چنین باشد که صرف پرداختن به فرم صوری غزل کارکردهای

اسطوره ای و اصیل و برین را به همراه می آورد و در این میان تنها قصد

غزل سرا می ماند که می خواهد در خلال این فرم بیرونی چه جهانی بیافریند.

و در این جا باید توقف کرد.

از چه ابزاری باید سود برد که محصول نهایی با فرم ظاهری تطابق پیدا

کند؟ یکی از نقاطی که بخشی از استعداد غزل امروز را به بی راهه کشانده

همین جاست که راهبرد روایت محض و فرم های اجباری چندصدایی که از

بیرون به غزل تحمیل شده اند منجر به ایجاد جریان شده که آغاز و پایانی

دارد و با تشبیه جستن به تاریخی گری در تضاد با اسطوره قرار می گیرد.

یعنی در جایی غزل باید پایان یابد، چون روایت به پایان رسیده است، و این

روایت، خلق غزل نیست، بل که صرف روایت است و صرف روایت فرایندی

پارادوکسیکال نمی تواند باشد و توان خلاق کلمه را در خود می میراند.

با اذعان به پراکندگی آنچه آمد، یکبار دیگر گفتنی است که درونی شدگی

و پیوستگی تام و تمام عناصر ابدی ازلی خارج متن و بازآفرینی آن ها در

متن می تواند در لباس محاکات راه گریزی از جریان دوبعدی و محکوم به

فنای روایت صرف باشد. در واقع خواننده با ارجاعات به بیرون متن روبه رو

نمی شود، بل که آن جهان آرمانی و اسطوره ای که توهمات پیرامون را در

هم می شکنند، این بار در هیأتی نو باز آفریده می شود. این مفهوم در عین

سادگی بسیار پیچیده است و درحقیقت رفتار شاعر در چنین مقامی یادآور

رفتار انسان در عصر قدسی است. در این مقام شعر به مثابه آیینی است که

اجرای صحیح آن آفرینش دیگر باره جهان است و همین آفرینش دیگر باره

ضامن دیگر بودگی شعر و در یک کلام ماندگاری آن خواهد شد. کلام

آفرینش گر اساطیری خواهد بود که جهان را هر لحظه از نو می آفریند. کلام

در این جایگاه می تواند جهانی مثالی خلق کند که اجزای آن با اجزای جهان

محسوس مطابقت می یابند و این نخستین دستاوردی است که علم تاویل

را بنا می نهد. شعر قابل تاویل از این منظر شعری است که با دست یازیدن

به «کلید تطابقات»^۳ جهان موازی خلق شده را می توان از لابلای کلمات

آن کشف کرد و به تاویل نشست. اجرای آیین شعر اگر چه ظاهراً در عالم

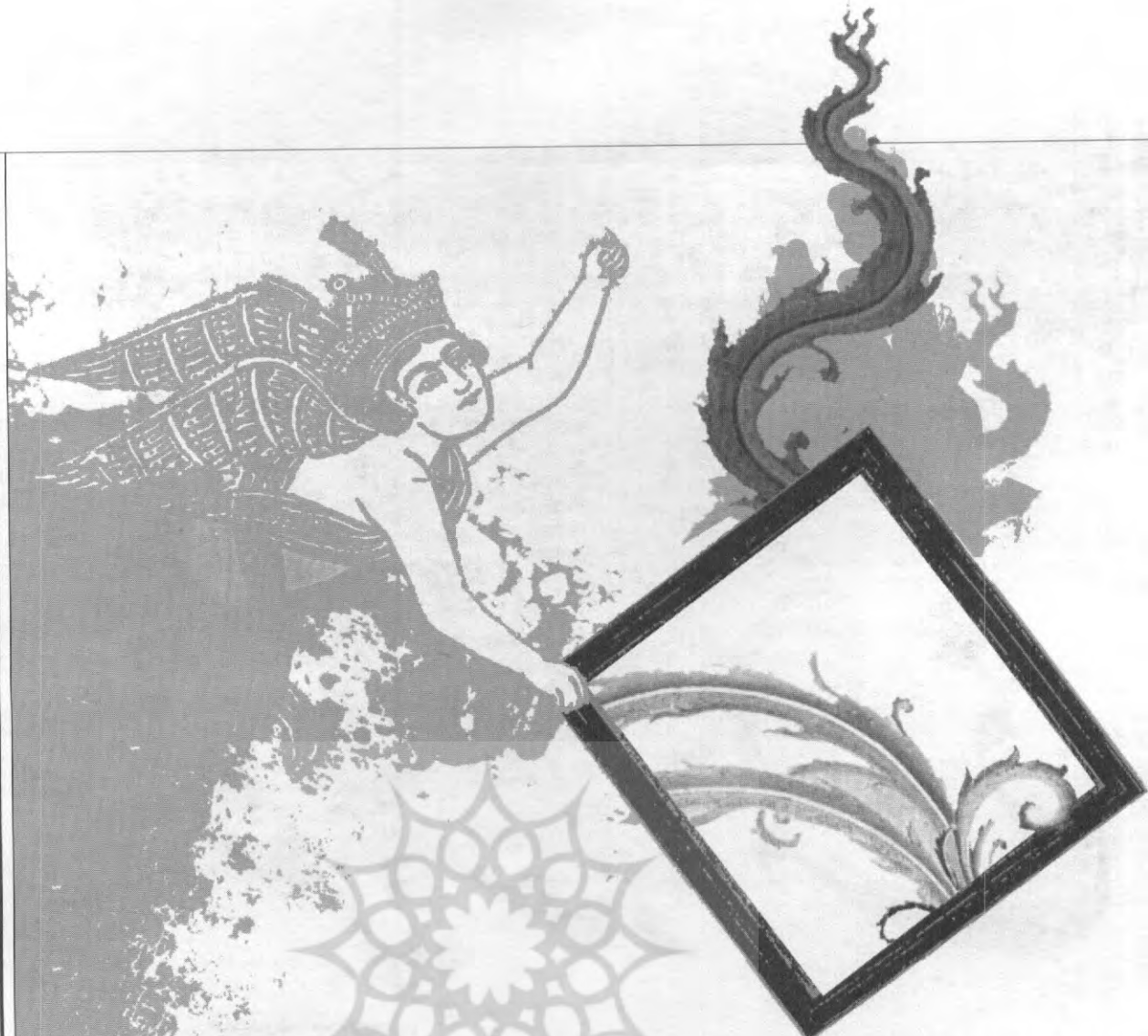
محسوس صورت می گیرد، اما به علت ماهیت خلاق کلام با جهان مثالی

و جغرافیای مربوط به آن نسبت مستقیم برقرار می کند. راز آلود بودن بعضی

اشعار به همین دلیل است. راز نسبتی است که هر کلمه یا عبارت با مفهوم

مینوی و برین خود دارد و بی مجهز بودن به «کلید تطابقات» همواره راز





بنا بر دین به شیوه روایات
 پیشین که تنها مدعایی
 را طرح کند و نشانی از
 مجاهدت نداشته باشد
 راه به جایی نخواهد برد.
 تنها راه گریز از این
 حلقه تکرار و راه یابی
 به جغرافیای شعری خیالی
 جهان مثالی شعر، همانا
 بازآفرینی و محاکات
 است و نه تکرار و تقلید.

مقالات
 ۳۳
 شماره ۵۴۴ اسفند ۱۳۸۶

خواهد ماند. آری، این مفهوم در عین سادگی پیچیده است. فاصله ایجاد شده میان توهمات زمین و جهان برین به واسطه قرن‌ها پرداختن صرف به باشنده، منجر با این پیچیدگی شده است. نتیجه آن دوری و هجران، این آشفتگی و پیچیدگی ست. پرده‌ای ست بر پرده‌های دیگر. در شعر عرفانی به معنای خاص، یعنی در شعری که کلمه نسبتی با حقیقت خود پیدا می‌کند، کلمه نیرویی سحرآمیز خواهد یافت که می‌تواند به اشیا هستی ببخشد، یعنی تنها علامت یا نشانه‌ای قراردادی نخواهد بود، بل که همان چیزی ست که می‌نامد. سهراب سپهری می‌گوید:

واژه باید خود باد

واژه باید خود باران باشد

این تکه از شعر سهراب مناسبت تام با مفهوم بنیادین کلام خلاق اساطیری و زایش اسطوره‌ای می‌یابد و همچنین مفهوم اصیل لوگوس در فلسفه یونان باستان و نسبتی که لوگوس و میتوس دارد. در این نسبت لوگوس با وجود ارتباط برقرار می‌کند و به قول هایدگر «کلام خانه وجود است». این رابطه موجب می‌شود که وحدتی تجزیه‌ناپذیر و هم‌جوهری اصیل و بنیادین میان شیء و اسم به دست آید. برای جستجوی نشانه‌های معانی متافیزیکی کلام خلاق اساطیری، می‌توان به «لوپانیس‌ها» و «ریگ ودا» رجوع کرد.

خداوند با کلام اول ظهور می‌کند. این معنی در ادیان و مذاهب هریک به‌نوعی آمده است و پس از ظهور کلام نخستین، مراتبی دیگر از کلام به ظهور می‌رسد که هرچه شاعر با مرتبه بالاتری از کلام نسبت برقرار

کند، به معنی آن است که بیش از پیش از تفکیک دور شده و به خاطر نخستین راه یافته که غایت تجلی کلام است. بدین سان کلمه با معادل خود در جغرافیای مثالی نسبتی حقیقی و راستین می‌یابد که خواننده را با سطوح و مراتب متعددی مواجه خواهد ساخت و چندصدایی اصیل اینجا اتفاق می‌افتد و خواننده بسته به سطح استعداد، با دستیابی به شبکه تأویلات و تطابقات راهی به جهان شاعر می‌یابد. پرواضح است که بازیابی خاطر نخستین، مجاهدت بسیار می‌طلبد و اول قدم طلب است. این امید که هنوز متون صریح و صادق حاکی از اصیل‌ترین وقایع حیات به وجود آیند هنوز نمرده است. تنها ممکن است در عرصه پر گرد و غبار امروز پنهان بماند. شاید روز و روزگاری دیگر می‌طلبد.

پانویس:

- ۱- هایکو/ع. پاشایی
- ۲- ای دل، بمیر یا بخوان /خوان رامون خیمنس/ مهدی اخوان لنگرودی
- ۳- اصطلاحی از بودلر